

ابن راوندی

-۱-

ابن راوندی یکی از کسانی است که در تاریخ بعنوان زندیق یاد شده است. کلمه زندیق و زندقه در تاریخ اسلام و ایران بسیار دیده می شود و همراه با آن خاطرهای تلخ و ناگواری همچون طرد و نابود کردن دانشمندان و سوختن کتابهای علمی و بستن مراکز دانش بیاد می آید. ما نخست درباره اصل این کلمه و موارد استعمال آن و سپس درباره ابن راوندی که باین عنوان ملقب و موصوف شده است سخن می رانیم. برخی از لغت نویسان عرب نوشته اند زندیق معرب «زن دین ای دین المرأة» (۱) یا «زنده کرد زنده الحیة و کرد العمل» است (۲)، و برخی دیگر گفته اند معرب «زندى» می باشد یعنی کسی که منسوب به زند است و زند را نیز برخی کتاب مانی (۳) و برخی دیگر کتاب مزدك دانسته اند (۴). از میان فرهنگ نویسان پارسی، صاحب برهان قاطع در ذیل کلمه زندیک گوید: شخصی را گویند که به او امر و نواهی کتاب زند و یازند عمل نماید و معرب آن زندیق است. در حاشیه برهان چنین آمده: ظاهر این لغت از Zanda اوستائی مشتق می باشد که دو بار (یسناسنا ۶۱ بند ۳، و ندیداد ۱۸ بند ۵۳-۵۵) در اوستا آمده. هر چند ریشه آن معلوم نیست اما در دو موضع مذکور در ردیف گناهکارانی چون راهزن و دزد و جادوگر و پیمان شکن و دروغ زن آورده شده بنابراین «زند» بزهرگر و فریفتاری است دشمن دین مزدیسنا را، و زندیک منسوب بزندانست (با ik علامت نسبت). مانی که بعقیده زردشتیان بجادویی و دروغ و فریب خود را پیغمبر خوانده و مدعی مزدیسنا گردید، زندیک (= زنده Zanda) خوانده شد و بعدها نزد عرب زبانان کلمه زندیق (معرب زندیک) پیرو مانی و بکسی که مرتد و ملحد و دهری و بیدین و مخالف اسلام می پنداشتند اطلاق گردید. (پورداود. زندیق.

۱ - قاموس المعیط، فیروز آبادی. ۲ - العرب من کلام الاعجمی، جوالیقی.
 ۳ - اللباب فی تهذیب الانساب، ابن اثیر. ۴ - شفاء الغلیل فی معرفة الدخیل، خفاجی.

سالنامه دنیا. سال ۳ (۱۳۲۷) ص ۱۱۷ - ۱۱۹ (۱).

این کلمه چنان شایع و زبانزد مردم بوده که مثلثائی هم در عربی با آن ساخته شده و در متون عربی بکار رفته است مانند « أَظْرَفُ مِنْ زَنْدِيقٍ » و « كَمَصْحَفِ فِي بَيْتِ زَنْدِيقٍ » و ابونواس حسن بن هانی اهوازی در ضمن ابیاتی چنین گوید :

شوقاً لى حسن صورة ظفرت من سلسبیل الجنان بالریق
و صیف کاس محدث ولها تیه مُعَرِّقٌ و ظرف زندق (۲)

و قاضی ابو محمد عبدالوهاب بن علی ثعلبی بغدادی گوید :

بغداد دارُ لاهل المال طیبة وللمفالیس دارالضنك والضیق
ظلمت حیران امشی فی ازقتها کاننی مصحف فی بیت زندق (۳)

و مثل اخیر در زبان فارسی نیز وارد شده است چنانکه سعدی گفته است :

عالمی در میانه جهال مثلی گفته اند صدیقان
شاهدی در میان کورانست مصحفی در سرای زندقان (۴)

در تاریخ بمردان بسیاری بر خورد می کنیم که متهم به زندقه و الحاد بوده اند از آن جمله عبدالله بن مقفع که می نویسند باب برزویه طیب را از خود بر کلیله و دمنه افزوده تا عقیده مردم را باسلام سست کند و آنان را گمراه سازد، و عبدالکریم ابن ابی العوجاء که اخبار و احادیثی از خود ساخته و آنها را به پیغمبر نسبت داده، و بشار بن برد تخارستانی که صریحاً آتش را شایسته برای پرستش دانسته، و ابان بن عبدالحمید لاحقی که بجای سبحان الله « سبحان مانی » می گفته، و محمد بن زکریاء رازی که پیغمبری را انکار کرده، و ابن راوندی که سخنان کفرآمیز بسیاری درباره

۱ - حاشیه برهان قاطع، دکتر محمد معین.

۲ - دیوان ابونواس، قاهره ۱۹۵۳، صفحه ۴۵۱.

۳ - وفیات الاعیان، ابن خلکان، چاپ تهران، جلد ۱ صفحه ۳۲۹ و این مثل بصورت « كمصحف فی ید مرتد » نیز آمده است مانند : (معجم البلدان یا قوت حموی ذیل کلمه نهاوند)،

قد جالت الايام بی جولة فصرت منها بیروجررد

کاننی فی خانها مصحف مستوحش فی ید مرتد

۴ - گلستان سعدی چاپ عبدالعظیم خان قریب صفحه ۲۰۲

نبوت و اعجاز پیمبران گفته است (۱).

ابن ندیم در کتاب الفهرست از عده‌ای نام برده که بظاهر مسلمان ولی در باطن زندقه بوده‌اند و در همانجا گوید: برخی گفته‌اند که بر مکیان نیز بجز محمد بن خالد بن برمک از زندقه بوده‌اند (۲)، و کتب و رسالات بسیاری نیز در ردّ گفتار آنان نیز نوشته شده است. قاسم بن ابراهیم کتاب «الرد علی الزندق اللعین ابن المقفع» را نوشته و در آغاز کتاب میگوید که ابن مقفع کفر و الحاد را از مانی بارث برده است. و ابو حاتم رازی کتاب «اعلام النبوة» را در رد بر کتاب «مخاریق الانبیاء» محمد بن زکریاء رازی نوشته. و ابو الحسن خیاط معتزلی «کتاب الانتصار» را در رد بر کتاب «فضیحة المعتزله» ابن راوندی نوشته. و المؤید فی الدین شیرازی نیز در کتاب «المجالس المؤیدیه» قسمتی از کتاب «الزمر» ابن راوندی را رد کرده است.

نکته‌ای که تذکر آن درین جا لازم است اینست که اتهام الحاد و زندقه نخست بعنوان «مانوی» و «مزدکی» صورت می گرفته و چون بیشتر از متهمان کسانی بودند که از علوم شرعی گام فراتر نهاده بودند و بعلوم یونانی که در آن روزگار علوم اوائل (۳) نیز خوانده میشد میل کرده بودند آن علوم یعنی فلسفه و منطق و مضافات آن نیز کفر و زندقه بشمار می آمد.

اگر صفحات تاریخ را ورق بزیم موارد بسیاری را می‌یابیم که از فیلسوفان و اهل منطق بزشتی یاد شده و بفلسفه و منطق، کفر و زندقه اطلاق کرده‌اند. جلال الدین سیوطی رساله‌ای دارد بنام «القول المشرق فی تحریم الاشتغال بالمنطق» و در آنجا منطق و فلسفه را با زندقه برابر میدانند (۴). و هو در کتاب «بغیة الوعاة» که در شرح

۱ - برای اطلاع از تفصیل اقوال اینان رجوع شود بکتاب «مانی و دین او» دوخطابه از سید حسن تقی زاده بانضمام متون عربی و فارسی در باره مانی و مانویت فراهم آورده احمد انشار شیرازی تهران ۱۳۳۵ و کتاب «من تاریخ الالحاد فی الاسلام» عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۴۵

۲ - الفهرست، صفحه ۴۷۳. ۳ - ابن ندیم در باره مردی گوید «کان متفلسفاً قرأ کتب الاوائل» الفهرست، صفحه ۱۶۹ ناصر خسرو گوید،

علت جنبش چه بود از اول بود چیست درین قول اهل علم اوائل
(دیوان صفحه ۲۴۳)

۴ - الحاروی للفتاوی، جلد ۱ صفحه ۲۵۵.

حال صر فیان ونحویان ولغویان است از ادیبانی که آشنا بفلسفه و منطق بوده اند بزشتی یاد می کند (۱). وشگفت نیست که می بینیم جمله «من تمنطق تزندق» از کثرت شیوع جزو امثال سائره گردیده است (۲) و ابن جبیر جهان کرد معروف هم «من تفلسف تزندق» ساخته است آنجا که گفته :

تَفَذَّ الْقَضَاءُ بِأَخَذِ كُلِّ مُضَلَّلٍ مُتَفَلِّسٍ فِي دِينِهِ مَتَزَدِّقٍ (۳)

عبدالجلیل قرونی رازی در کتاب خود فلسفه و زندقه و همچنین فلاسفه و زنادقه را باهم ذکر می کند (۴) و کار بدانجا کشانیده شده که حتی اشکال هندسی و دوائر فلکی و دائره های عروضا هم کفر و زندقه بشمار آمده است، و گاه گاه در تاریخ بدان برخورد می کنیم، از آن جمله ابو حیان توحیدی در کتاب المقایسات می نویسد: ابن ثوابه دوستی مکنی بابو عبیده داشت، روزی ابن ابو عبیده باین ثوابه گفت تو که در فضل و ادب سر آمد اقران شده ای چه خوب است که به برهانه های قیاسی و شکل های هندسی نیز آشنا گردی، و کتاب اقلیدس را بخوانی. ابن ثوابه این امر را با احمد بن طیب در میان میگذارد و ازو صلاح می جوید. احمد بن طیب در نامه ای که باین ثوابه می نویسد او را ازین عمل بر حذر داشته و عواقب وخیمی را برای این کار پیش بینی می کند و ابن ثوابه هم گفتار او را می پذیرد و در نامه ای با احمد ابن طیب می نویسد که او یعنی ابو عبیده می خواست مرا بفرید و بورطه هلاک افکند و با هندسه مرا بزندقه بکشاند و تو مرا آگاه کردی و رهائیم بخشیدی (۵)

قفطی در اخبار الحکماء گوید: عبدالسلام بن عبدالقادر کیلانی که از اجله دانشمندان بود مورد حسد و کینه قرار گرفت و خلیفه ناصر دستور داد که در حضور جمع کتب او را بسوزانند. منبری ترتیب دادند برای ابن مارستانه و او پس از خطبه، فیلسوفان را بیاد لعنت و دشنام گرفت و سپس یک بیک از کتابها را بر میداشت و پس از نفرین و ناسزا بر مؤلف و کاتب، آن را در آتش می افکند. حکیم یوسف سبتی اسرائیلی گوید من در آن محفل حاضر بودم و دیدم کسه ابن مارستانه کتابی از ابن

۱ - بئیه الوعاة، صفحات ۲۴۴، ۲۹۲، ۱۲۴
 ۲ - الامتال العربیه فی الجزایر والمغرب، جلد ۲ صفحه ۲۸۳
 ۳ - تاریخ فلاسفه اسلام، لطفی جمع، صفحه ۱۴۱
 ۴ - کتاب النقص، صفحات ۱۷۹، ۱۵۳، ۵۰
 ۵ - المقایسات، ابو حیان توحیدی، صفحه ۶۳

هیشم در دست گرفت و در میان آن اشاره بدوائر فنکی می کرد و بمردم وانمود می ساخت که اینها مطالب کفر آمیزی است که برای از بین بردن اسلام آورده شده و سپس آنرا در آتش افکند(۱).

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید: محمد بن عبدالوهاب در مسجد بصره ابن مناذر را دید که دفتری که مشتمل بر علم عروض و دوائر آن بود همراه دارد و چون ابن محمد از علم عروض اطلاع نداشت با دیده شک و ریب بدقتر می نگریست و از جهت آنکه سابقه خصومتی نیز میان آنان بود باو با سختی و خشونت گفت: چه در دفتر خودداری؟ ابن مناذر از ترس آن را پنهان کرد. محمد بن عبدالوهاب بر شدت عمل خود افزود و با او در آویخت و گفت: ای زندیق! زندقهر از من پنهان میداری؟ سپس مردم جمع شدند و دریافتند که در دفتر جز دوائر عروضی چیزی نیست و ابن مناذر را از چنگ آن مرد رهانیدند(۲).

با این مقدمات روشن می شود که مفهوم زندقه و زندیق يك امر ثابتی نبوده بلکه در زمانها و مکانهای مختلف مفهوم آن تغییر می کرده، نه تنها مانویان و مزدکیان و فیلسوفان و منطقیان زندیق خوانده شده اند بلکه روافض و اهل اعتزال نیز از این نسبت بی بهره نمانده و گاهگاه چنین عنوانی یافته اند، چنانکه بیهقی معتزلی و زندیقی و دهری را در یک ردیف ذکر می کند(۳). و نیز نسبت این کلمه با افراد مختلف فرق می کرد چه بسا افرادی که دیگران را ملحد و زندیق خوانده اند و حال آنکه خود آنان بوسیله کسانی دیگر متهم بالحداد و زندقه شده اند. مثلاً ابوالعلاء معری ابن - راوندی را جزو ملحدان ذکر کرده و از کتب او بزشتی یاد می کند(۴)، و ابو حیان توحیدی نیز او را از دهریان و ملحدان شمرده آنجا که گفته است: گروهی از دهریان و ملحدان که بر مرکب جهل سوارند و چشم دلشان از دیدن حقائق کور می باشد موجب تباهی دین شده اند از این گروه اند: صالح بن عبدالقدوس و ابن ابی - العوجاء و مطربن ابی الغیث و ابن الراوندی و صیمری، که خود در بیان گمراهی

۱- اخبار الحکماء، قطعی، صفحه ۱۵۴ - ۲- اغانی، جلد ۱، ۱۷، صفحه ۱۸ - ۳- تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی، صفحه ۹۹ - ۴- رساله الفران چاپ دارالمعارف مصر، صفحه ۶۷۸

سرگردان بوده‌اند و گروهی از کونه نظران را هم بکفتار خود فریفته‌اند (۱). ولی ابن جوزی خود ابوحنیان را در کفر و زندقه همپایه ابن راوندی و ابوالعلاء معری میدانند و در یکی از کتابهای خود گفته‌است زندیقان اسلام سه تن‌اند: ابن راوندی، ابوحنیان توحیدی، ابوالعلاء معری (۲).

زندقه و الحاد را فقط از نظر دینی و تاریخی نباید توجیه کرد بلکه باید جنبه‌های روحی و اجتماعی آن را نیز مورد نظر قرار داد. همین ابن راوندی که ابوالفدا، او را بعنوان «احمدالزندیق» (۳) ذکر می‌کند نخست از متکلمان مشهور بوده و آثار بسیاری داشته سپس بعللی با اهل اعتزال مخالف شده و آنان او را از خود راندند و همین راندن در او اثری عمیق باقی گذارد، و سپس با فقر و درویشی برابر شد و بمقاد گفته پیغمبر «کادالفقران یکون کفرا» (۴) شکی نسبت بمبادی عالیه بدو دست داد. او بچشم می‌دیدید که نادانان و بی‌خردان در ناز و نعمت غوطه‌ورند ولی دانایان و فرزنانگان برای قوت روزانه خود پُرشان خاطر می‌باشند این امور بود که بر کفر و الحاد او افزود و این معنی از دو بیت مشهور او بخوبی آشکار است:

کم عاقل عاقل عاقبت مذاهبه کم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترک الاوهام حائرة وصیر العالم التحریر زندیقا (۵)

و همین درد و ناله است که با لحن ملایم‌تری از نای زندانی یمگان بر می‌آید:

به عزّو ناز بگه برنشسته بدفعلی نژندو خوار بمانده بدر نکوسیری
بدین سبب متحیر شد ندبی خردان برفت خلق چو پروانه سوی هر نفری (۶)

فقر و درویشی و عدم مساوات و عدالت اجتماعی برخی را نسبت بمبادی معنوی و روحانی بدین می‌کرده و بی‌ایمانی و سستی در دین بیار می‌آورده‌است. مثلاً می‌بینیم شاعری بنام احمد بن محمد افریقی در پاسخ زن خود که او را بر نماز نخواندن نکوهش می‌کرد. گوید: «من باحالت افلاس و درویشی نماز نخواهم خواند نماز را

۱ - الامتاع والموائس، جلد ۲، صفحه ۲ - منقول از مقدمه کتاب المقابسات ابوحنیان، صفحه ۱۶

۲ - تاریخ ابوالفدا، ذیل حوادث سال ۲۹۳ که سال مرگ ابن راوندی بوده‌است.

۳ - جامع صغیر، سیوطی، جلد ۲، ص ۲۲۳ - مطول باب مستدالیه، بحث جانشینی اسم ظاهر

از ضمیر. ۶ - دیوان ناصر خسرو، صفحه ۴۸۵

ناش‌ها و بکتاش‌ها که بر بستر آسایش غنوده‌اند بخوانند. من که خانه و مر کب و زرو زیوری ندارم اگر نماز بخوانم و شکر خدا بجای آورم منافق خواهم بود « اینک گفته‌ او را درین جا نقل می‌کنیم :

فقلت اعزبی عن ناظری انت طالق	تلوم علی ترک الصلاة حللیتی
یصلی له الشیخُ الجلیلُ وفائقُ	فوالله ما صلیتُ لله مُفلساً
ونصر بن ملک و الشیوخُ البطارقُ	و ناش و بکتاش و کنباش بعده
لان له قسراً تدرین المشارقُ	ولا عجبُ ان کان نوح مصلیاً
و این خیولی و الحلی و المناطقُ؟	لماذا أصلی؟ این باعی و منزلی؟
علیه یمینی اننی لمنافقُ	أصلی و لا فتر من الارض یمحتوی
فمن عاب فعلی فهو احق مائقُ (۱)	ترکتُ صلاتی للذین ذکرتهم

اکنون بشرح حال ابن راوندی ازدو کتاب «المنیة و الامل فی شرح الکتاب الملل و النحل مشهور بطبقات المعتزله از احمد بن یحیی بن المرتضی « و « معاهد التنصیص فی شرح شواهد التلخیص از عبدالرحیم بن عبدالرحمن عباسی « می‌پردازیم . ابن المرتضی آنجا که از طبقه هشتم معتزلیان نام میبرد گوید :

« ابن راوندی مخذول نیز ازین طبقه بوده ، سپس جریان‌هایی برای او پیدا گشت که از دین برید و الحاد و زندقه را آشکار ساخت و معتزلیان او را از خود راندند و او هم کتب بسیاری در مخالفت با اسلام نوشت . او کتاب «التاج» را در ردّ بر موحدان و «بعث الحکمة» را در تأیید ثنویت و «الدامغ» را در ردّ بر قرآن و «الفرید» را در ردّ بر انبیا تألیف کرد . و کتاب «الطبايع» و «الزمر» و «الامامة» نیز از آثار او می‌باشد . بیشتر از کتب او را شیخ ابوعلی و خیاط و زبیری رد کرده اند ، و ابوهاشم کتاب الفرید را رد کرده است . و کتابی بنام فضائح المعتزله نوشت که آنرا ابوالحسین خیاط در کتاب الاتصار رد کرده است . قاضی گفته است که راوندی در آخر عمرش توبه کرده ولی حاکم گفته که این موضوع را ابوالحسین خیاط قبول ندارد .

نام ابن راوندی احمد بن یحیی و کنیه اش ابوالحسین است . در باره علت الحاد

او اختلاف است. برخی گفته اند از شدت فقر و فاقه بوده است و برخی دیگر معتقدند ناکامی و محرومیت و نرسیدن بجاه و مقامی که آرزومند بود سبب زندقۀ او گردید. او برای جهودان و ترسایان و کبران و معطلان کتبی نوشت. و گفته اند که سی دینار از رافضیان گرفت و کتاب «الامامة» را برای آنان تألیف کرد و پس از اینکه کفر و زندقۀ از او آشکار گشت معتزلیان بیسای خاستند و از سلطان در کشتن او یاری خواستند. او بکوفه گریخت و در خانه مردی پنهان شد و گفته اند که در همانجا مرد. (۱) عباسی پس از شرح دو بیت مشهور ابن راوندی (کم عاقل عاقل الخ) و بیان شاهد و ذکر اشباه و نظائر آن بشرح حال ابن راوندی بدین گونه می پردازد:

«ابن راوندی احمد بن یحیی بن ابوالحسین اهل مرو روداست و راوند از روستاهای کاشان می باشد، و این کاشان که از نواحی اصفهان است غیر از کاشانی است که مجاور قم می باشد. او ساکن بغداد بود و از متکلمان معتزله بشمار میرفت سپس از آنان جدا گشت و ملحد و زندیق گردید. قاضی ابوعلی تنوخی گفته است که ابن راوندی با اهل الحاد نشست و برخاست می کرد و هنگامی که برین کار او خرده گرفته می شد می گفت می خواهم از مذهب آنان آگاهی یابم. و برخی گفته اند که پدرش از یهودیانی بوده که مسلمان شده، و یکی از یهودیان بمسلمانی گفت که این مرد - یعنی ابن راوندی - قرآن شمارا ضایع می کند هم چنانکه پدرش تورات مارا ضایع کرد. و نیز گفته اند که او به یهودیان می گفته که از موسی نقل کنید که گفته است پیغمبری پس از من نخواهد آمد. ابوالعباس طبری گفته است که او بر عقیده و حالی قرار و آرام نداشت. از یهودیان سامرا چهارصد درم گرفت و کتاب «البصيرة» را دررد بر اسلام نوشت و پس از چندی تصمیم به رد همین کتاب گرفت تا آنکه صد درم دیگر دادند و او صرف نظر کرد. (ناتمام)